

## چگونگی چاپ همزمان سه کتاب مختلف توسط یک متخصص؟!

خوش است قول که با فعل همزمان باشد حدیث تو به مگو چون دلت پشیمان نیست

(صایب تبریزی)

این کیست و تخصص او چیست که سه کتاب در سه زمینه تخصصی مختلف را همزمان چاپ نموده است؟! آیا او رشته اش " بین رشته ای " نیست؟ می دانیم بین رشته خود یک تخصص است اما بین رشته ای نه به این معنی که هرکدام از رشته هایی که تلفیق آنها رشته جدید را می سازد یک تخصص است! او که رشته اش سنجش از دور و تخصصش حرارت و خاک است، این پرسش را ایجاد می کند که چه شده که نامش را در فهرست مولف های ادبیات و مولف کتاب تلفیقی از علم، هنر، ادب، فلسفه و تاریخ می بینید!!؟ هیچکس از وی نپرسید چه شد که ناگهان پرده برانداخته‌ای:

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه؟ مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه؟

(حافظ، 1385: 420)

کسی که نپرسید هیچ، خود او هم تا کنون در این باره چیزی نگفته است! ولی دلیل اینکه سر مست و دلخوش از خانه درون به دهکده ی بیرون تاخته است، را از زبان خودش بشنویم.

### از خانه برون تاختن از برای چه؟!

آنقدر علوم و فناوری گسترده و تخصصی شده اند که نیاز به هم گرایی تخصص ها بیش از پیش احساس می‌شود، زیرا بر اساس باور اینجانب در مواردی تلفیق معنادار هنر، علم و حتی ادبیات می‌تواند کمک زیادی به درک مفاهیم پیچیده و درک بیشتر عامه مردم از تخصص هایی مانند سنجش از دور نماید. علاوه بر این چنین رشته های نو ظهوری می‌تواند برخی خلأهای موجود در علوم و فنون را پر نماید. مضافاً اینکه می‌تواند یکنواختی زندگی ماشینی و روز مره انسان‌ها را تغییر و فضای روحی و روانی آدمیان را تلطیف‌تر و نگاه‌ها را هم قدری اعتلا بخشد. چنین باور درونی و تاثیرات محیط بیرون، مرا بر آن داشت که مطالعه ای داشته باشم

تحت عنوان " جلوه های سنجش از دور در متون ادبی ایران! و همین کار بستر کارهای بعدی را هم فراهم ساخت! به گفته مرحوم شریعتی که گفت در این دنیا به جز این سه چیز یعنی «واقعیت، خوبی و زیبایی» هیچ چیز دیگر به جست و جو نمی‌ارزد. من که رشته‌ام «بین‌رشته‌ای» است، بنابراین کارم پیوند بین رشته‌هاست. پیوند واقعیات و خوبی‌ها و زیبایی‌هاست. آیا پرداختن به واقعیات کافی است؟ آیا بودن کفایت می‌کند پس شدن را چگونه باید طی کرد؟

## دارو نما چیست؟ اثر آن کدام است؟

برای آنکه بدانیم دارو نما چیست باید ابتدا دارو را تعریف کنیم. دارو در دانش پزشکی به هر ماده گفته می‌شود که برای درمان، تسکین علائم، تشخیص بیماری و یا پیشگیری از آن به کار رود و بر ساختار یا کارکرد ارگانیسم زنده اثر گذارد و پس از ورود به بدن عملکرد بدن را تصحیح کند. اما در علم پزشکی دارو نما را به چیزی ظاهراً شبیه دارو گویند که بدون هیچ اثر واقعی بر روی عملکرد بدن است. این داروها می‌توانند قرص شکر یا آمپول آب مقطر و یا حتی جراحی‌های دروغین باشند! پزشکان می‌گویند دارو نما می‌تواند با فریب دادن مریض، اثر مثبتی در روند بهبودی وی داشته باشد. در روند استفاده از این دارو نما‌ها، یک قرص بدون اثر به بیمار داده می‌شود و به او گفته می‌شود که با خوردن این قرص حالش بهبود می‌یابد. البته طبیبان معتقدند که مریض نباید بفهمد که این قرص، دارو نما ست. من یک پزشک نیستم اما یا یک پژوهشگر "بین رشته‌ای" هستم. پرسش‌هایی در رابطه با تعریف دارو نما و تعریف بالا دارم! اگر دارو به چیزی گفته می‌شود که برای بهبود حال مریض یا تسکین درد او داده می‌شود چرا به این قرص بدون ضرر و بدن اثرات جانبی منفی که موجب بهبود بیمار می‌شود، دارو نما می‌گویید؟ اگر می‌گویید که بهبودی حال بیمار یا تسکین درد او را نمی‌توانید توجیه علمی نمایید، به این یافته دانشمندان که افراد پس از آنکه مصرف دارو نما دچار کاهش درد می‌شوند، ترکیباتی به نام افیون‌های درون‌زا در مغزهای‌شان آزاد می‌شود چه پاسخی دارید؟. مگر همین ماده و این فعل و انفعالات مغزی موجب کاهش درد یا بهبود بیمار نمی‌شود؟! چرا شما معتقدید که علت بهبودی تلقین به مریض و یا فریب دادن او است. چرا فکر می‌کنید که با این کار او را گول می‌زنید که این قرص دارو نما را بجای قرص واقعی به او می‌دهید! دلالتان حتماً این است که اگر او بفهمد که این دارو واقعی نیست اثرش بر روی بیمار زایل می‌شود! این هم قابل قبول نیست بر اساس یک بررسی که در سال 2010 در دانشکده پزشکی هاروارد انجام شد، این بیماران حتی هنگامی می‌دانند دارند دارو نما مصرف می‌کنند، باز هم واکنش مثبتی به این درمان نشان می‌دهند! ممکن است باز شما بگویید که این را درمان نمی‌گوییم و شفا یافتن می‌گویند چونکه دلیل را درمان تجویز شده نمی‌دانید بلکه از فرآیند عاطفی و احساس می‌دانید! آری این را تی چوینگ از دانشگاه ویسکانسین - مدیسن هم می‌گوید که بهبودی از فرآیند عاطفی و شناختی "احساس تحت مراقبت قرار گرفتن" و "مراقبت کردن از خود" منشا می‌گیرد. حال وقتی در اثر دارو نما حال بهبودی حال بیمار محرز شد چرا می‌گویید این‌ها واقعی نیستند و شما به آنها دارو نما می‌گویید! مگر واقعی بودن چیست و به

چه چیز واقعی می گویند؟ اگر منظورشان این است که بهبودی واقعی با ماده شیمیایی است باید بگوییم که ماده شیمیایی که اگر یک عضو یا درد را التیام بخشد و بظاهر آنرا خوب کند اثرات جانبی زیادی داشته و خیلی جا های دیگر را هم می تواند دردمند کند! آیا شما بعنوان طبیب چنین بیماری از حال درونی بیمار تحت درمان با اطلاع هستید؟!

### **گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ویران کرده اند (مولانا)**

پس کدامیک واقعی است؟ دارو یا دارونما؟ داروی شیمیایی اصولاً تلخ و بد مزه است اما دارو نما یا خوشمزه یا بی مزه و بی درد است!

### **شربت تلخ بنوشد خرد صحت جو شربتی را تو چه گویی که خوش است و دارو؟ (مولانا)**

درمان برخی بیماری های صعب العلاج شیمی درمانی است که مشکلات و رنج و سختی های زیادی دارد. چگونه شیمی درمانی درمان واقعی است اما "بو درمانی" دارو نماست؟ منظورم از "بو" مواد شیمیایی معلق در هوا نیست! چگونه این چنین موادی مانند قطره های چشم یا بوی برخی داروها چشم را تار نموده و یا اشک ادمی را سرازیر می کند و حتی لحظاتی چشم را کم سو یا نابینا می کند. ولی بوی معشوق دیده را روشن کند:

### **بوی بد مر دیده را تاری کند بوی یوسف دیده را یاری کند (مولانا)**

آیا داروی شیمیایی جز در داروخانه ها و بیمارستان ها یعنی محل دردمندان جای دیگری می توان یافت؟ آری هر کجا دردی است دوا آنجا رود؟ هر کجا چاله ای و یا گودالی است آب هم به همانجا می رود! در مواردی داروها به عنوان دشمن شیمیایی معروف هستند که ممکن است با دیگر داروها واکنش دهند، سموم هم در مواری دارو هستند و یا در تعریف دارو برخی معتقدند که دارها سمومی هستند اما به مقدار کم! حال چگونه آب مقطر در آمپول که هیچ سمیتی در بدن ندارد و هیچ دشمن شیمیایی در بدن ندارد دارو نما است؟ برای آنکه یک داروی ماده شیمیایی بطور مصنوعی بعنوان دارو تولید و تحقیقات کافی روی انجام شود و توسط مراجع رسمی در کارخانه های داروسازی تولید شود گاهی میلیون ها دلار باید هزینه شود. اما یک دارو نما بدون هزینه غیر واقعی و بی تاثیر و دارو نماست؟! آیا تعریف ما از دارو و درمان صحیح است؟ آیا آنها را جابجا نمی گوییم.

### **ازان نوشدارو که در گنج تست کجا خستگان را کند تن درست؟ (فردوسی)**

وقتی دارو نمایی بیماری پارکینسون را در بسیاری از بیماران را بهبود می بخشد این اثر را چگونه توجیه می کنیم؟ تحقیقات نشان داده است همه چیز به رابطه بین مغز و بدن ارتباط پیدا می کند و در نتیجه وقتی انتظارات ما مثبت می شود موجب اثرات مثبت در افراد می شود. پس دارو نما می تواند موجب تغییر در عملکرد

بدن و واکنش های آن بشود. حتی اندازه و شکل و رنگ دارو نماها هم در میزان و نوع آن بستگی دارد. مثلاً رنگ آبی قرص اثر بهتری در هوادارن استقلال و رنگ قرمز اثر موثرتری بر روی طرفدار پرسپولیس گردد!! نباید این دارو ها را واقعی و شیمیایی ها را دارو نما دانست؟ البته ممکن است بگویید که این اثر ها موقتی است، اما اگر این امر به مسایلی مانند عشق، دوستی و محبت پیوند بخورد باز هم موقتی است؟ اگر با چیزی که بدان افتخار می کنیم و به آن می بالیم پیوند بخورد باز هم موقتی است؟ چگونه اگر با چیزی که از آن می نالیم مانند شیمی درمانی واقعی است ولی چیزی که به آن می بالیم و با بال آن می پریم غیر واقعی است! پس فریب نخوریم و نام چنین واکنش هایی را فریب بدن نگذاریم زیرا فریب دادن چیز دیگری و فریب خوردن هم دیگری چیز دیگری است.. است. البته این را بدانیم که نام این را فریب دادن بدن نباید گذاشت زیرا فریب دادن امروزه ثابت شده است که خوشرفتاری با مریض در کنار دارو نما اثر مثبتی در بهبود حال مریض دارد! مبادا فکر کنیم که خوشرفتاری با بیمار هم نوعی فریب بیمار است! آیا اثر خوشرفتاری بر روی بیمار یکسان است یعنی یک نوع ماده در مغز ترشح می شود؟

و بیمار زارست و ما چون پزشک ز دارو گریزان و ریزان سرشک

بیک دارو ار او نگردد درست زوان از پزشکی نخواهیم شست (فردوسی)

## جاذبه نما چیست و از برای چیست؟

بنا به قانون گرانشی نیوتن هر دو جرم همواره یکدیگر را می ربایند یعنی به سمت یکدیگر جذب می کنند. فاصله آن ها از یکدیگر نسبت با حاصل ضرب جرم دو ذره نسبت مستقیم و با مجذور نیروی گرانشی میان دو ذره وارونه دارد. به رابطه گرانش و جاذبه نیوتن توجه فرمایید:

$$F = \frac{m \times M \times G}{d^2}$$

در جاذبه نیوتن اگر m را 10 برابر زیاد کنیم ، متقابلاً نیرو هم 10 برابر زیاد می شود. این را قانون عکس مجذور می گویند که در طبیعت خیلی معمول است. برای مثال، در رابطه با میزان نور دریافتی از یک جسم نورانی نیز چنین قانونی به کار برده می شود. اگر به لامپی 100 واتی از فاصله 5 متری نگاه کنید، خیلی روشن به نظر می رسد. اما همین لامپ به فاصله 50 متری خیلی کم نور جلوه می کند. حال که در رابطه گرانش و فاصله دو جسم از هم و نور دریافتی از جسم نورانی و جاوه نور نقش مسافت را دیدیم. اما حال پرسش این است که در جاذبه بین عاشق و معشوق، چه رابطه ای حاکم است؟ آیا اینجا هم فاصله فیزیکی مفهومی دارد؟

دانشمندان جاذبه و نیروی گرانشی میان جسم های با جرم کوچک، را بسیار کم و قابل چشم پوشی

می دانند. اما چنین جاذبه ای بین اجرام که آنرا جاذبه واقعی می نامیدرست است ولی برای جاذبه بین عاشق و معشوق که زمینیان آنرا جاذبه نما گویند صادق نمی باشد. حتی عشق یک انسان کوچک به انسان کوچک دیگر دیگر هم قابل چشم پوشی نیست علاوه بر آن، در جاذبه شوق بین عاشق و معشوق دوری و نزدیکی محلی از اعراب ندارد:

### در ره عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا می فرستمت (حافظ)

این چه جاذبه ای است که نه به فاصله بستگی دارد و نه به جرم عاشق و معشوق؟ این چه ماهیتی از جسم یا انرژی یا معنا است که حتی گفته اند دوری و دوستی؟! آیا تا بحال اینکه عشق چگونه ماهیتی است و چگونه در انسان بوجود آمده فکر کرده ایم؟! اینکه بگوییم این ها غریزه انسانی است این امر دال بر آن نیست که بدلیل دشواری پاسخ آن مسیله را پاک کنیم. در فرمول گرانش، جرم جسم، زمین محوری است اما در رابطه عشق، آن یکی خدا محوری است. انسان عاشق همه را می برد ولی چون خودش زیباست زیبا رویان را زود تر می برد. عاشق معشوق را همیشه می برد ولی در شب قدر بیشتر می برد! او در هر کجا که باشند می برد ولی در کعبه معشوق سریع تر! او چه بی حجاب و چه با حجاب را می برد ولی بی حجابان را راحت تر می برد! برای جذب معشوق، پاک و طاهر بایدت. یعنی پاکیزه دل و پاک تن و پاک حواس باید بود، همه چیز پاک باید تا پاک بیند. پس در روز می ناب نوش باید کرد ولی در شب معشوق را در آغوش باید گرفت!

### عشق و مستوری بهم دوزند و راه پاکبازی آن کسی آسان رود کاین شیشه در بازش نباشد

#### اوحدی (کلیات سعید نفیسی ص 164)

بنظر می آید که اصولا دانشمندان چیزهای ساده را پیچیده و چیزهای پیچیده را ساده می کنند!! مثلا با واژگانی مانند غریزه انسانی موضوع دشوار و مهم را از سر خود رفع می کنند ولی از طرف دیگر برای محاسبه یک سطح زیر منحنی چه مشتق گیری ها یی نموده و انتگرال هایی را وارد محاسبه می کنند! امروز اگر حرف از دهکده جهانی می زنیم باید بدانیم که کره زمین نشینان همه از یک خانواده زمینی اند. پس نمی شود یک بام دو هوا! نمی شود. یعنی برای آنهایی که فاصله اشان یا مقصدشان از ما دورتر است تنفر بورزیم و بر عکس آنهایی که بما نزدیکترند عشق بورزیم. چگونه ممکن است که به جاذبه شوق ننگریم و خوشی را برای خودمان بخواهیم و مرگ را برای همسایه. کسی که همه اعضای کره زمین را مانند همه اعضای یک بدن و در یک ماموریت می داند که از قوانین جاذبه نما آگاه باشد. در این صورت باور کنیم که چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار. مگر سر از بدن یا قلب یا همان دل از پا جدا باشد هر کدام مستقل از هم می توانند

ماموریت اشان را انجام دهند؟ پس چرا ما بیشتر به روابط بین مواد و پدیده ها توجه می کنیم! کدام پیکر جدا از سر یا پای مستقل از تن دیده اید که بتوانند به مقصد برسند. کدام جسم بی جان و بدن بی روح دیده اید که فرمان دهد یا فرمان برد؟ چرا عقل و عشق و عمل را همگرا نکنیم؟ چرا علم و هنر و فناوری را همگرا نکنیم؟ تا کنون از ماده زیادتیر گفته اند تا انرژی. شاید از انرژی هم بیشتر نوشته اند تا معنا. اما همه می دانیم که جهان هیولای انرژی است که نه آغاز آن و نه پایان آن معلوم است! آیا این انرژی که همیشه و همه جا کارش ایجاد تغییر است ما را دگرگون نمی سازد؟ چرا وقتی از انرژی می گوییم از معنا نگوییم؟ البته منظورم از معنایی که از برای ماده است نیست! ریاکاری که از بهر زور و زر و تزویر است نیست. وقتی از جاذبه زمین می گوییم چرا از جاذبه محبت و کشش عشق نگوییم؟ وقتی از جذب غذا در بدن می گوییم از جاذبه روح نگوییم؟ این چیست که ما را به کعبه می برد؟ مگر نه آنست که جاذبه شوق ما را به کعبه می برد؟ اگر اینگونه است پس چرا ما بی سبب دل به راهنما بسته ایم؟

**دل از خدا به صنع خدا بسته ایم ما در کعبه دل به قبله نما بسته ایم ما**

### صایب تبریزی

چگونه ممکن است هسته اتم که از نوترون و پروتن تشکیل شده کانون حرکت الکترون بدانیم و هر روز به جزییاتش بیشتر بپردازیم ولی کمتر به خانواده که از زن و شوهر و فرزندان اطراف این هسته تشکیل شده بی تفاوت باشیم. چگونه می توانیم به جهانی با کمالات بیندیشیم ولی به مشکل اصل یعنی ثبات خانواده نیندیشیم. از فرمول نیوتن بگوییم بعد از فرمولی دیگر. آری بین عاشق و معشوق فاصله نیست! به گفته حافظ در راه عشق قرب و بعد مطرح نسیت. اگر جسم اول  $M$  و جسم دوم  $m$  و فاصله بین دو مرکز " $r$ " باشد، در جاذبه عشق، عاشق  $M$  و معشوق  $m$  است! اما فاصله شان کدام است؟ اگر قانون گرانش (جاذبه) یا نیروی جاذبه بین دو جسم، با جرم جسم ها نسبت مستقیم و با مربع فاصله آنها نسبت عکس دارد حال جاذبه عشق و معشوق چیست؟ جاذبه یوسف و زلیخا کدام است؟ سیب به خاطر کشش جاذبه به زمین افتاد و با جاذبه معشوق، عاشق به آسمان رفت. قانون نیوتن زمین محوری است و قانون عشق آسمان محوری است. هر چند که این فرمول زمینی هم برای درک فرمول آسمانی است.

## یکی برای دیدن مو، یگرای برای مو شکافتن!

دیدن نیروی بسیار کمی نیاز دارد و با همین حداقل انرژی مورد نیاز برای دیدن، اطلاعات بسیار زیادی را می توان دریافت. اما این عمل دیدن گاه به نظر برخی آن قدر ساده به نظر می رسد که هیچ گونه سؤالی را در ذهن آن ها بر نمی انگیزد. آنها همیشه در بیداری در حال دیدنند اما به مغز شان خطور نکرده که کیفیت بینایی اشان به مغز اشان بستگی دارد. از این رو وقتی خوب نمی بینند بلافاصله به چشم پزشک مراجعه می کنند. این انسان ها هیچگاه برای بهتر دیدن به پزشک مغز و اعصاب و روان یا پزشک قلب مراجعه نمی کنند! اگر هم به پزشک قلب مراجعه کنند بسیاری پزشکان فقط نگاه می کنند و هیچگاه نمی بینند! آن «دیدنی» که با فهم عمیق و رؤیت شهودی و ژرف اشیاء و دیدن بر مبنای بینش است را کمتر می فهمند.

### دیدن دیده فزاید عشق را      عشق در دیده فزاید صدق را (مولانا)

آنان از بس از بی خبران شنیده اند که "نظر به خوبرویان منع است" هیچگاه از خود نپرسیده اند که کدام نظر منع است. زیرا این بی خبرانند که در نظربازی ها حیرانند. اینان نمی دانند که « چشم ها را باید شست تا بهتر دید. دسته دیگری از مردم سراغ پزشکی می روند که زیاد می داند ولی خوب نمی بیند، نمی دانم چرا سراغ آن طبیبی نمی روند که باندازه مویی نمی داند ولی موی باریک را می شکافد. چون این همه سر درگمی را دیدم نه فقط در این سوی خشکی بلکه آن سوی آب، بر این شدم که با کمک سنجش از دور یعنی از راه دور پدیده های زمینی را ببینم. اما با "علم عشق" هم عشق این سوی خشکی و هم علم آن سوی آب خوب ببینم! یعنی آنقدر خوب که مو به این باریکی را ببینم! اما با علم عشق هم نمی توان آم مو را شکافت. بلکه برای این کار بر آن شدم که رمز آتش عشق را بگشایم تا با حرارت آن آتش عشق "هم عشق دیر باز و هم علم امروز" بتوان آن موی را بشکافت.

### زیرکان که مویها بشکافتند      علم هیات را به جان دریافتند (مولانا)

## تمرین دانش به بینش!

هیچگاه از خود پرسیده ایم که اگر دانش ما همیشه دانش بماند و به حکمت یا بینش تبدیل نشود چه می شود؟ یابه عبارتی دیگر اگر همیشه در یک چاقوب معین و محدود ببینیم و خارج از آن باکس ببینیم و فکر نکنیم

چه می شود؟ اگر دانش در حالت تک ذهنی باقی بماند هیچگاه تبدیل به میان ذهنیتی نشود چه می شود؟ برای آنکه بتوانیم غیر خود را ببینیم باید بتوانیم خود را نبینیم. هرچند که گذشتن از ذهن خود سخت ترین مرحله خودسازی است؛ زیرا برای دیگری دیدن مرحله خود ندیدن سخت ترین مرحله است. زمانی که دانش با بینش تلفیق شود، دیگران را در دانش و ذهن خود راه داده ایم. می دانیم این تواضع است که حلم را در انسان به وجود می آورد.

### هرگاه که بینش تو گردد بکمال کوری خود آزمان توانی یافت (عطار)

زندگی براساس تفاهم یاد می شود، که به معنای فهم متقابل است، این زمانی است که انسان معرفتی بتواند از خود گذر کند و به دیگری برسد و زمانی که بتواند از خود گذر کند دیگری را نیز تفاهم خواهد کرد. مکانیسم تفاهم با دیگری، همدلی نامیده شده است؛ برای تحقق همدلی انسان باید از خود خارج شود و خودش را به جای دیگری قرار دهد و در چنین شرایطی است که انسان می تواند دیگری را فهم کند. و به مرحله بینش برسد. نه فقط جسم انسان دانشمند فرسوده می شود بلکه خود دانش او نیز فرسوده و کهنه می شود، چرا که دانش با بینش با نشاط خواهد ماند و خواهد داشت. بر عکس دانش بر خودمحوری انسان از بعد ذهنی بیفزاید، و این موجب شود که نتواند از خود ذهنی خارج شود، او از بینش دور و دورتر خواهد شد و یک جهالت فردی بر او حاکم خواهد شد. این جا است که دانش جای بینش می نشیند و حکمت مهجور می شود و جامعه دچار بی معرفتی می شود. و تمدن های شکل گرفته و مفاهیم تکراری شده و استانداردها و ثبات، مفاهیم را محدود می این جاست که جامعه به .شوند و انسان ها به گونه ای به یک نوع راحت طلبی دانش و معرفتی روی می آورند. سطحی نگری رجوع خواهد کرد و زرق و برق ظاهری دیده های انسان ها را تسخیر خواهد کرد.

## از ماده تا معنی!

گفتند: یکی از سه کتاب تو درباره آتش است، چگونه توانستی در جوار آتش از عشق بنویسی؟ گفتم مگر نمی دانید که این " می ناب " است که آدمی را به خروش می آورد، مگر باور ندارید که شراب ارغوانی است که عاشقان را بر سر شور می آورد، پس بدانید که آتش است که هم " می ناب و هم شراب ارغوانی " را به جوش می آورد. گفتند: مگر به کفر آمده ای که اینقدر از می و شراب و عشق آتشین می گویی؟ گفتم: آری به کفر آمده ام تا که به ایمان رسم، از اول به رشته خاک آمدم تا به آخر به رشته افلاک رسم. از آتش شروع کردم تا به عشق رسم. هرچند که عالمان بی عمل و زاهدان کج فهم به من گویند که دوران شور و شیداییی آخر شده ولی باید بگویم که دوباره نوبت این فرمول شده است:

$$E = mc^2$$



آری نوبت این فرمول ولی ببا قراردادن واحد های دیگری در این فرمول. هر چند که آن فرمول به جای خود باقی است، اما این در این فرمول جدید ماده مساوی با اخلاص ضرب در معنا شد .

## ضرب اخلاص \* ماده = معنا

عه ای دیگر هم به من گفتند که چرا فقط به علم نپرداختی بلکه آنرا با عشق در آمیختی؟ گفتم من چنینم که نمودم ، دگر ایشان دانند! اما وقتی کار به ایجا رسید هم قلم شکست و هم کاغذ درید!

چون سخن در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

## سیاستمداران و دانشمندان علوم انسانی

بگذارید از پزشکان بگذریم و به سیاستمداران، مدیران، دانشمندان علوم انسانی و علوم اجتماعی و علوم دیگری مانند فیزیک و ریاضی و... برویم. سیاستمداران با درد های ملت های خود مانند دارو عمل می کنند یا دارو نما؟ تحقیقات نشان داده که وقتی مریض حتی می داند که با دارو نما مداوا می شود باز هم مقداری اثر در !بهبودی خود می بیند! زیرا بدن او می فهمد که تحت درمان قرار دارد و این امر در بهبود او موثر است. حالا شعر و لطافت آن، موسیقی و دلنوازی آن چه اثری دارد؟

چه خوشی های نهان است در آن درد و غمش که رمیدند ز دارو همه درمان طلبان (مولانا)

در واقع امروز از دارو نما بعنوان داروی طبیعی قلمدا می شود نه مصنوعی! آیا اثرات خود ابلاغی چیست؟ حال داروهای واقعی کدام است؟ شیمیایی است؟ معنوی یا اخلاقی است؟ در پایان خواهیم دید که آن چیست؟!

احسنت زهی یار او شاخ گل بی خار او شاباش زهی دارو دل های کبابی را

صد حلقه نگر شیدا زان باده ناپیدا کاسد کند این صهبا صد خمر لعابی را (مولانا)

ای سیاستمدار ساقی باش و باده گلرنگ بیار! داروی درد دل تنگ بیار! زندگی بزم است، نه اینکه رزم! پس خنجر جنگ ببر و چنگ بیار! ای زاهدان کج فهم! نگویی که نگه بر خوبرویان منع است!! ای متخصصان زیبایی!

جراحت راست دارو حسن یوسف دوا جستن ز هر جراح تا کی

## داروهای واقعی پروراندان عشق در دل و رویاندن عقل در سر!

عقل را کاری و دل را کار دیگری است! عقل کارش درک جزئیات و دل فهمش کلیات است. علم را در دفتر سر ولی عشق در دفتر دل می خوانیم. علم می داند ولی دل می شکافد. بهمین دلیل است که عاشقی که به اندازه موی ندانست ولی موی شکافت، حال اگر موی را بداند دل هر ذره را بشکافد!

دوایی دارم آخر من ز جالینوس پنهانی که من این درد پهلو را نمی دانم نمی دانم

مرا دردی است و دارویی که جالینوس می گوید که من این درد و دارو را نمی دانم نمی دانم  
(مولانا)

اگر یکی از این دو یعنی علم یا عشق را داشته باشیم مثل آن ایست که یک بال داریم و در نتیجه فقط با آن می توانیم بجهیم آن هم به سختی می جهیم. پس همان به که هر دو بال را داشته باشیم که بتوانیم بپریم. می دانیم که نخ را یک کار و سوزن را کار دیگری است، اما نخ و سوزن را کارش دوختن است و دوختن همان وصال عالم و عاشق است. مستی از عهده عشق بهتر برآید. عقل داروی شیمیایی است و عشق دارو نماست!

اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند درد عشق است و جگرسوز دوایی دارد

(حافظ)

چونکه دارو نما، داروی واقعی است چون داروی طبیعی است ولی بدون اثر جانبی است! این دارو نما است که می تواند مشکلی را کم کند بدون اینکه مشکل یا مشکلات بیشتری را خلق کند. اما داروی شیمیایی می تواند مشکلی را سر پوش گذارد و مشکلات بیشتری هم ایجاد کند.

در خمره چه داری گفت داروی دل غمگین حرز دل یعقوبم سرچشمه ایوبم

چه شب نشینی هایی و بی خوابی هایی که با قرص های مخدر واقعی است اما نمی دانم چرا نمی دانند که این نسیم صبحگاهی است که درد شب نشینان رل دوا کرد! این همه داروهای روانپزشکان با این همه عوارض اما نمی دانم چرا باز هم نمی دانند که تسکین روان از لب خندان بر خواست. امروزه بیماری های جدیدی که هر روز ظهور می کنند کم نیستند. این بیماری ها جز با دارو نماها مداوا نشوند! زیرا خود زایده فیزیک و شیمی هستند پس چگونه داروهای شیمیایی بر آنها موثر باشد؟! ببینید مولانا در باره دکان طبیبان چه می گوید!

کان جمله طبیبان خراب خواهیم کرد که من سعادت بیمار و داروی دردم

شرابخانه عالم شده‌ست سینه من هزار رحمت بر سینه جوامردم (مولانا)

علم را با عشق در آمیخت و از کیمیای آن‌ها بهره‌ی زیادتری برد. باید افکار پیش‌آهنگ و عشق‌های ناب را باز شناخت و حس شور عشق را در نسل‌های آینده برانگیخت. عشق‌های درونی را بیرون‌هدایت و عشق‌های بیرونی را به درون‌هدایت کرد. آنگاه باید هر دو را درهم آمیخت.

## زبان مشترک کدام است؟

آیا هیچگاه از خود پرسیده‌ایم که گرمای عشق از چه نوع گرمایی است؟ آیا این گرما همان گرمای ناشی از جنبش مولکولی ماده است؟ بدیهی است که اگر چنین گرمایی باشد، می‌توان آن را با دماسنج که در تماس با آن بدن یا شیء قرار می‌گیرد، اندازه‌گیری کرد یا می‌توان آن را از طریق سنجش از دور حرارتی (از راه دور) سنجید؟ اخیراً پوهشگران توانسته‌اند شور عشق را اروی سنجش حرارت بدن یا عضوی از آن از راه دور اندازه‌گیری کنند! حال می‌بینیم که علم تا کجا پیش می‌رود و وقتی با هنر و ذوق در می‌آمیزد قلمروهای بیشتری را فتح می‌کند. پس چرا برای همه ملت‌ها با عقاید و باورهای گوناگون یک زبان مشترک تعریف نکنیم؟ چرا عشق زبان مشترک همه انسان‌ها قرار نگیرد؟ زبان عشق را چه کسی می‌فهمد؟ آیا آن‌کس که زبان علم را می‌فهمد، زبان هنر را هم می‌فهمد؛ و اگر علم را می‌فهمد، همان اندازه می‌فهمد که هنر را؟ برای اینکه یک زبان را افراد بیشتری بفهمند چه باید کرد؟ چارلی چاپلین غالباً سخن نمی‌گفت (غالب فیلم‌هایش صامت است)، اما تمام سخن‌هایش را می‌فهمیدند. انیشتین زیاد سخن می‌گفت، اما افراد کمی حرف‌هایش را می‌فهمیدند. حال آیا حرف‌های عاشق را همه می‌فهمند یا تنها عاشقان؟ آیا عاشق کسی است که چون سکوت کند همه پی به اسرار درونش برند و چون سخن گوید کسی پی به راز درونش نبرد، برای مثال کورمادرزادی که رنگ را نمی‌فهمد با چه زبانی می‌توان رنگ را برایش تفهیم کرد. برای آنکه بگوییم رنگ زرد چگونه است می‌توانیم بگوییم که نزدیک به نارنجی است یا می‌توانیم بفهمانیم که رنگ زرد ترکیب رنگ قرمز و سبز است؟ زبان مشترک چه زبانی است؟ توازن بین قلب (احساس) و مغز (منطق) به عنوان یک راه حل ارایه می‌شود.

## توازن بین قلب (احساس) و مغز (منطق)

اگر مبنای یک کتاب احساس و مبنای دیگری عقل است، ضرورت دارد که کتابی که تلفیقی از عقل و احساس باشد تا توازن بین قلب و مغز هم برقرار گردد. زیرا نباید فقط به قلب و یا احساس و یا مغز و منطق اکتفا کنیم. اگر در جایی نمی‌توان بدون تقیه رویه کتمان و تقیه را نمی‌توان از دست داد ولی با زبان دیگری

می توان نوشت و برداشت را به عهده خواننده گذاشت. از فرد علمی چه انتظاری هست، شاید هم تقیه را را کنار نگذارد و هم به جنگ با خرافات و موهومات محیط خودمان را برجسته کنیم. افلاک و عناصر و نبات و حیوان، برود و از طرف دیگر منطق و عشق را هم پیشه کند. ما در یک کتاب وقت عکسی ز وجود روشن کامل ماست خودمان را صرف بحث پنج حواس و چهار عنصر می گذاریم اما در کتاب دیگر می گوییم در کنار کشتزارهای سر سبز و باغ های پر میوه، در پرتو مهتاب که در جام شراب سایه های بسیار معنوی ایجاد می کند با آهنگ های دلنواز چنگ و دف و نی و ساقیان ماهرخ، یگانه حقیقت علم هستی را ترجمه کنیم. زندگی مانند کابوس بطور وحشناکی می گذرد. امروز را هم غنیمت شمیریم تا به فردای بهتری برسیم. فقط به یک بعد توجه نکنیم! طبیعت را هیچ جا کور و کر و گردش آنره بی جهت ندانیم و از این آیات الهی درست استفاده کنیم. هیچ جا نمی گویم که آسمان تهی است و زمین پر و یا بر عکس است بلکه می گویی هم نیمی زمینی و نیمی آسمانی باشم البته نیمی زمینی از برای آسملنی شدن باشیم. .

اگر در جایی دعوت به خوشی و شادی می نمایم لفظ خوشی در گلو یمان گیر نکند. زیرا در همین دم با هزاران نکته و هیکل مرگ، کفن، قبرستان در جلوچشمانمان مجسم شود و آن خوشی یکدم را فدای خوشی با دوام نکنیم. طبیعت با همه بی اعتنا بی اش سخت کار خود را انجام می دهد. همان اندازه که بستر حیات و زندگی انسان هاست همان اندازه بی رحم و بی باک است زیرا انسان ها را در دامن خود می پروراند و در دست پرور ده های خود را در خاک می کند. اما همه را بر اساس قانون خدا عمل می کند. هیچگته نگوییم که کاش هرگز به دنیا نمی آمدیم، و نگوییم که هر چه زودتر برویم بلکه بگویید با عاقبت به خیری برویم. کدام اثر می ماند؟! و کدام از بین می رود؟! ممکن است بگویید هیچکدام ولی اگر بماند کدام؟ آنکه بر پایه توازن بین قلب (احساس) و مغز (منطق) است.

## چرا در مکر و ریا بگشادند؟!

اطلاعاتی که ماهواره های سنجش از دور بدست می دهند بر دو نوع یک دسته اطلاعاتی که از سطح ماده یا پدیده می گیرند و دسته دیگر از درون اجسام هم خبر می دهند. آن سنجنده ای که بازتاب را ثبت می کند فقط از برون خبر می دهد و آن سنجنده ای که تابش ناشی از جنبش اتمی و گرمای درونی مواد را ثبت و ضبط می کند خبر از درون می دهد. اینکه رابطه سطح و عمق در مواد بی جان و همچنین انسان چیست پژوهش ها و دلایل و سخن های زیادی آورده اند. مثلا گفته اند که رنگ رخسار می دهد خبر از سر درون. یا آنکه گویند بنگر برون شیشه که از حال درون آن گواه هست. اما من می گویم که منگر برون شیشه بلکه بنگر درون ساغر را. بنگر یک مست که پدیدار است در میان میان صد هشیار! آیا این عمل سنجنده ها نوع اول همانند آنهایی

نیست که از ظاهر آدم ها نسبت به درونشان قضاوت می کنند و به زعم خودشان از درون آدم ها با اطلاع می شوند! گفته اند که رنگ رخسار دهد خبر از سر درون ، اما سرخی رویی که ناشی از خون دل خوردن اوست چیست؟

به طرب حمل سرخی رویم که چو جام خون دل عکس برون می دهد از رخسارم (حافظ)

هر برونی جلوه ای از درون نیست همانگونه بازتاب هر سطحی جلوه ای از گرمای درون آن نیست. چه بسا انسان ها که از درون عزم فلک دارند و لی از برون ذل زمین دارند. پس چه دلیلی است که ظاهر بینان که با دیدن بیرون خانه خود را واقف خانه دل می دانند! این ظاهر بینانند که در میخانه ببستند و در مکر و ریا بگشادند؟ اینها نمی دانند که گرمای وجود است که منشا عشق جود است. میخانه مگر چیست که بستند؟ ریاکار کیست و ریا چیست که در آن بگشادند؟ دلا اندر چه وسواسی که دود از نور شناسی!

از درون سو آشنا و از برون بیگانه رو این چنین پرمهر دشمن من ندیدم در جهان

مولانا

## کتاب اول - سنجش از دور

در این باره بیش از این سخن نمی گویم و توصیه می کنم که کتاب های من در این زمینه را بخوانید.





### سه کتاب

پس از شروع ترجمه متوجه شدم که در این کتاب تعاریف ارائه شده دو نویسنده معروف سنجش از دور مطرح شده و سپس در کنار آنها، تعریف سومی از اینجانب آورده است که دلالت بر اهمیت تلفیق جنبه‌های علمی، هنری و فناورانه سنجش از دور می‌نماید. نویسنده کتاب نیز وزن جالب توجهی به این تعریف داده است. این کتاب با عنوان روش تحقیق در سنجش از دور اولین اثر در این زمینه است. اینچنین اثری که خود ماهیت بین رشته‌ای دارد، مایه اعتلای تلفیق علم و هنر و ادب خواهد شد.

بغیر از گلشن تحقیق، پروین چه باغی از خزان بودست ایمن (پروین اعتصامی)

## کتاب دوم - عنوان "رمز گشایی آتش و پدیدار شناسی حرارت"

انتخاب کلمه "آتش" بعنوان یک واژه بین رشته‌ای اولین گام من بود. زیرا با این واژه می‌توانم هنر و ادب را در علم و فناوری بگنجانم تا هم هنر را با دانش بلکه با بینش در آمیز و دوم اینکه فقط به تعریف علم و دانش اکتفا نکنم بلکه علم و عشق را هم دریابم. چون علم در جایی و عشق را در جای دیگری یافتن سفر پیشه کردم چنین سفری گشایشی در کارم و و افقی در اندیشه‌ام ایجاد می‌کند. حال برای محک زدن به این باور خود، اولین کتاب تلفیقی را خود را "تحت عنوان رمز گشایی آتش و پدیدار شناسی حرارت" نوشتم. کتابی که تلفیق

علم، حکمت، فلسفه، تاریخ، فناوری، پزشکی، علوم زمین را به تصویر می کشد. لذا من با این تعریف راه را برای تلفیق عملی و معنی دار هنر و علم و کاربرد منطقی ادبیات در سنجش از دور باز کردم! با خواندن ایت کتاب احساس می کنید که نیمی از شما زمینی و نیم دگرگان آسمانی است. از اینرو احساس می کنید که محتاج پَر زدنی و مجنون و عاشقید.

از آتش گذشته درس عبرت گرفتم. آتشی که هم با آن جشن کتاب سوزی راه می انداختند و هم آتشی که از زمان کشف آن، تمدن واقعی بشر شکل گرفت. آتشی که بزرگانی همچون مولانا و حافظ در آن سوختند و سوختند و سوختند! آتشی حرارت آن بر تغییر و تکامی جهان سلطنت می کند. - اگر قدیم از آتشی می گفتند که، در جانها شور و شرری می زد، بشر امروزی از گرمای آن آتش و حرارتی می گوید که در قالب آنترپی، ترمودینامیک و ... می گنجد؛ و آن را عامل اداره همه فعل و انفعالات پدیده های جهان می داند (Entropy driver). ما در این کتاب به این نتیجه می رسیم که عبرت از آتش گذشته و غنیمت شمردن حرارت امروزی و گرمای عشق برترین وسیله برای امید به آینده است! اگر بگوییم که گذشتگان مجهولاتشان را در مورد انرژی و با جوهر پدیده نمی دانستند و از این ره ندانسته های خود را در ظرف سفالین آتش می ریختند باید اذعان کنیم این اندیشه که این مجهولات در ظرفی به نام ظرف آتش ریخته شود، خود یک اندیشه بالا و شاهکار آن زمان بوده است، همانگونه که امروزی ها هم در ظرف دیگری که مدرن است و با کلماتی مانند آنترپی، ترمودینامیک، انرژی و اکسرژی پر می کنند. پس اگر در زیر خروارها نادانسته ها این ظروف را بیرون بکشیم ممکن است که بتوانیم بسیاری از ناشناخته های دیگر، مجهولات و معلومات، عشق و عقل را بررسی کنیم، زیرا همین مجهولات قدیمی پایه گذار معلومات کنونی بوده است.

ترجمتش هم به زبان دل است

آن لغت دل که بیان دل است

## کتاب سوم - علم و عشق: حکایت هایی از این سوی خشکی تا آنسوی آب!

کتاب علمی سخن هایی از زمین و آسمان ها دارد کتاب عشق نیز هم، اما تفاوت این زمین و آن آسمان از زمین تا آسمان است. در کتاب علم بی پرده می گویم سخن ولی در کتاب عشق در پرده می گویم سخن! در کتاب علمی حرفی از احساس و فداکاری نیست اما در دلنوشته ادبی، دل فدای او شد و جان نیز هم!

عاشق از قاضی نترسد می بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

## کتاب چهارم چیست؟!

### به چه می بالیم و از چه می نالیم؟!

ما بال های زیادی دیده ایم م که به آن ببالم!، اسب های بالداری، سیمرغ طلایی و فرشتگانی که بالی بر دوش آنها برخاستن از زمین، باز کرده است. علم و نگاشته ایم! بال های خیالی پرنده ای که بال هایشان را برای اوج گرفتن و

معرفت به دو بال تشبیه شده اند.. آیا با بال و پر دیگران ما می توانیم بپریم؟

کی این رنگ و ربا سرآید کی این شاخ و برگ برقصند چه موقع مرغ جان ها بی بال و پر برقصند؟

تا چند وعده باشد وین سر به سجده باشد هجرم ببرده باشد دنگ و اثر به رقص آ

در این کتاب "آنچه را که ما بدان می بالیم" بحث و بررسی می کنیم ولی در کتاب دومی "آنچه را که ما از آن می نالیم" آنچه را که به آن می بالیم همان بالی است که بر بال فرشتگان است! نه فقط فرشتگان بلکه غیر فرشتگان هم! آنچه را هم که از آن می نالیم نالیدن از غیر و بیگانگان است! نمی دانم چرا از خویش ننالیم! ریشه اینجاست که از ماست که بر ماست! گویند که ما کهنه درختیم، ما از باد ننالیم بلکه به خاک وطن ببالیم! باید بگوییم که خاکی بطو فزاینده بر باد می رود. نه فقط از طریق باد بلکه فرسایش آبی! خلاصه نگذاریم که با باد یا آب یا هوای دیار غربت به باد فنا رود. باید ببالیم یا اینکه باید بنالیم؟! اگر از ماست که بر ماست چرا از غیر بنالیم! اگر از غیر ماست باز هم چرا از غیر بنالیم؟ ما کجاییم و در چه حالیم که باید از غیر بنالیم؟! اگر از ماست این دود و غباری که به هوا خواست از ماست که بر ماست! حالا که از ماست که بر ماست علت اصلی از کدام ماست از مردم عادی است یا از دست خواص است؟ از هر کدام باشد آیا باز هم باید بگوییم که از ماست که بر ماست؟! برای اینکه ببینیم دیگر کشور ها چه می کنند بهتر این است که سفر پیشه کنیم نه حضرا! یعنی از این سوی خشکی به آن سوی آب سفر کنیم. اما وقتی به آن سوی آب هم میرویم باز هم دلمان ا آن سوی خشکی است! ما در میان جمع آن سوی آب ها باز هو دلم جای دیگر است! پس این هم از ماست که بر ماست. وقتی فردی پرواز می کن هر چه بیشتر اوج می گیرد آن زمینیان خود بزرگ بین، او را کوچکتر می بینند. کار به جایی میرسد که بجز خود هیچ کس و هیچ چیز را نمی بینند. آیا از پرنده آهنین بال بنالیم یا از بی بلل و پری خود بنالم؟ از هر چه بنالیم و یا به هر چیز ببالیم از ماست که بر ماست!

همه موج یک محیطم همه خلق یک خدایی به محیط عشق یارب به چه آبرو ببالیم (بیدل دهلوی)

کتاب ها کجا و چگونه چاپ کردم؟



کتاب اول و دوم توسط انتشارات دانشگاه تهران ولی سومی توسط انتشارات ترفند! چرا ترفند؟! چون انتشارات دانشگاه بعد از بحث و جدل های زیاد پاسخشان این بود که این کتاب "ذوقی" است! بر عکس کتاب های قبلی که علمی و فنی بود. گفتند در کتاب های قبلی از آئینه ماهواره ها سخن گفتی ولی، اینجا از آئینه دل. در کتاب های قبلی تنها ذهن و عقل فرمانروا بود؛ اینجا، دل در است. در کتاب های قبلی از عکس و تصویر زمین می اما اینجا از عکس می و نقش نگارین می گویی. در متن های قبلی از عکس های زمینی که در سنجنده ماهواره ها افتاده بود می گفتی ولی در این نوشتار، از فروغ رُخ ساقی که در جام افتاد، سخن می گویی!



## مدت زمان برای چاپ؟

یکی را خیلی زود چاپ کردند و دومی را دیر و سومی را دیرتر! گو اینکه هرچه از علم دورتر بود و به عشق نزدیک تر بود دیرتر چاپ شد. اولی را دو نفر و دومی را سه نفر و سومی را که در واقع "دفتر دل" بود شش نفر داوری کردند و سراجام کتاب پس گرفته شد. پس از گله ام از یار داوری از سر گرفته شد و دو نفر دیگر به شش نفر اضافه شد و داور به 8 نفر رسید. هر کدام از شش نفر هم برای راه حل پیش را حل خاص خود را دادند! هیچکدام از شش نفر پیشنهاد نکردند که راه هفتم هست و آن خود نویسنده و صاحب دل!!

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها

(مولوی، 1387:غ132)

سه نفر از شش نفر هم گفتند که این کتاب ذوقی است اما هیچکس نگفت که ذوقی برخاسته از ذوق است! آن ها قبل قبل از آنکه به راه رفتن من ایراد بگیرند با کفش های من راه نرفتند! گفتند این کتاب تعلق به رشته خاصی ندارد ولی نگفتند که این رشته خود بین رشته ای است.

عجب علمیست علم هیئت عشق که چرخ هشتمش هفتم زمین است (حافظ)

سه نفر گفتند که این کتاب خریدار یا بعبارتی بازاری ندارد. هیچکس نگفت:

## عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد      عشق دیده زان سوی بازار او بازارها («مولانا»)

برآیند داوری ها این بود که هیچکدام از شش جهت راهی نیست! شعری برایشان خواندم " و برایی اینکه ذوقم بیش از این کور نشود بسی چاره جستم و ترفند ها کردم! تا اینکه سرانجام یکی اهل ذوق را در بند اندیشه خود کردم! نام این انتشارات " ترفند " و نان مسولش نیایش بود! من نیایش را برای پذیرش کتاب دلم ستایش کردم و آنگاه برای این کارانتخاب کردم: تو بمن گفته بودی که: اگر اهل عهد و پیمانی! و از اهل این خاندانی – گر زین خانه بیرون روی، بر فسونی و ترفندی! آری اکنون نه بر فسون بلکه بر ترفندم! نه این ترفند که تو گویی بلکه آن ترفند که خود پندارم!

ای آنکه جز از شعر و غزل هیچ نخوانی      هرگز نکنی سیر دل از تنبل و ترفند! (کسای)

## کتاب ها را در چه شرایطی نوشتیم؟

یکی در میان دود و دگری در سر کار و سومی در اندیشه یار! اولی در تنهایی دومی در جمع یار و سومی در جمع همکار یکی در عالم پیدا اما دیگری در سر و پنهان! سومی رادر پشت چراغ‌های قرمز چهار راه‌ها، روی صندلی‌های فرودگاه‌ها و در کنار پنجره‌های هواپیما و داخل واگن‌های قطار و پشت فرمان خودرو در در لابه‌لای دود و پشت ترافیک‌های سنگین و میان بوق ماشین‌ها با چشم‌هایی اسیر شمارش معکوس چراغ‌های قرمز! آری آوای دلربا در میان دود خودرو بود، نه دود عود! چون عود ناسوخته ندارد دود. کتاب دومی نامش رمزگشایی آتش و پدیدارشناسی حرارت است، نه در روز، و با حضور نور بلکه در شب‌ها بدون حضور نور یعنی در میان تاریکی محض زیرا که سنجش حرارت نیازی به نور ندارد. زیرا چشم نابینا هم از نور خورشید گرو می شود:

که بر آمد آفتابی بی فُتور

پس ز گرمی فهم کردی چشم کور

## مثلث کتاب

چاپ سه کتاب که اگر هر کدام را در راس مثلثی و یا ضلع مثلثی فرض کنیم، راس یکی علم و راس دومی عشق و راس سومی "علم و عشق، خواهد بود. این مثلث ما را به یاد عکس مثلثی می اندازد که دکتر شریعتی از آن یاد کرد. یعنی نقطه مقابل آن مثلث! یعنی زور و زر و تزویر! در این سال های پیشرفت علم و فناوری آیا...عشق زاید؟ در این سالها، نه زور و زر کم شده و نه تزویر بلکه افزایش یافته. تزویرها اگر چند رنگ بود چندین رنگ شده و زور اگر از چند نوع بود انهم چندین نوع شده! هرچند که از زر و زور و تزویر مد نظر دکتر شریعتی ریشه در مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و .....است م با این ریشه در اینجا کاری نیست ولی باید اعتراف کنم که همین منظور او از این مثلث هم مرا به تامل واداشت که مثلث زمان و مکان حرارت و مثلث .....را بیاورم. این مثلث جایش را به علم و حکمت - عشق رفعت و ماده و معنویت.....بدهد!!

## پیشنهاد برای سال بین المللی ادراک و فهم جهان!

مطالعات بین رشته‌ای را می‌توان اهرمی بالنده در عرصهٔ بینش و کاربرد دانست که ترکیب، تعامل و ارتباط افقی دانش‌ها و مهارت‌ها با یکدیگر در یک مجموعه درک و فهم منسجم را باعث می‌شود. به منظور تسهیل درک و فهم موضوعات از جنبه‌ها و ابعاد گوناگون و تشویق به حل مسائل به صورت فعال و سازنده از طریق ایجاد پیوند میان اطلاعات و معلومات کسب‌شده در قالب چند رشته است. در تعاملات بین‌رشته‌ای، شرط لازم وجود ترکیبی یا مشارکت دو یا بیشتر رشته‌های تخصصی است، تا به مطالعه پدیده‌های مشترک در مرزهای حاصلخیز دو رشته بپردازند. اما این اقدامات کافی نیست، شرط کافی؛ ترکیب این یافته‌های تخصصی در یکدیگر به نحوی است که جداسازی آنها از یکدیگر ناممکن باشد.

ادیب می‌تواند موضوع‌های ناگشوده در این زمینه را بکاود. او می‌تواند رابطه عقل و دل را بیشتر بسنجد. - مورخ و فیلسوف، روند علم و تاریخ علم را از این زاویه هم می‌تواند ببیند. - هنرمند می‌تواند از تلفیق مغزها کارآفرینی کند. متخصص سنجش از دور می‌تواند چالش‌های فناورانه در زندگی را بیابد. اقتصاددان به اقتضای حرفه‌اش می‌تواند از تأثیرات شادی‌آفرین ذوق و ادب بداند. فیزیکدان می‌تواند رابطه نور و رنگ و حرارت را بکاود. باستان‌شناس می‌تواند از تلفیق علم و هنر و ادب گذشته را بپوید. روان‌شناس می‌تواند آثار مطلوب یا نامطلوب این معماها را بیبرد. حالا که هیچنچیا ست پس زمان آن نرسیده که دوباره مثل عهد قدیم در این بزرگ دهکده کوچک دانشمندان، حکیمان، شاعران و عارفان را بر سر یک ویز بنشانیم و صورت‌ها و قلمروهای مختلف را بهم پیوند بزنیم؟

ذره ذره عاشقانه پهلوی معشوق خویش      می زند پهلوی که وقت عقد و کابین کردنت  
اندر آن پیوند کردن آب و آتش یک شده است      غنچه آن جا سنبلست و سرو آن جا سوسنست  
(مولانا)

پایان